

نقد استبداد در طنز دهخدا

لاله بهاری^۱

حامد عامری گلستانی^۲

حسین کریمی فرد^۳

شیوا جلال پور^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۲۱

چکیده

ادب سیاسی در عصر مشروطه، بیش از گذشته با نقد جریان‌های سیاسی در جامعه و حکومت ممزوج شده است. در این دوره با پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی یکی از مهم‌ترین رویکردها به حکومت یعنی استبداد به‌صورتی عیان در اندیشه و عمل سیاسی مورد انتقاد قرار می‌گیرد. در این میان، ادب سیاسی اعم از شعر و نثر، در عرصه طنز نیز گسترش بسیار پیدا کرده و طنز این دوره به‌صورت بارزی با نقد بسیاری از جوانب سیاسی و اجتماعی گسترش یافت. در این میان میرزا علی‌اکبر خان دهخدا یکی از پیشروان ادب سیاسی در عصر مشروطه و از برجسته‌ترین طنزپردازان آن دوره است. نگاه او به مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی در آن دوره، مبتنی بر نقد بی‌امان جنبه‌های منفی سیاست است و در این میان، به‌سبب مشروطه‌خواه بودن او، دهخدا در وجه سلبی اندیشه و نظرش به نقد استبداد پرداخته است. او سه رویکرد در طنز خود نسبت به استبداد دارد. یکی نقد خود استبداد است به‌مثابه شیوه نادرست برای حکومت و اداره جامعه، دیگری نقد محمدعلی‌شاه به‌عنوان نماد استبداد و صاحب انواع رذیلت‌ها و دیگری که از دو گونه اول و ادامه آن‌هاست، یعنی نقد کارگزاران حکومت و ظلم و ستم ناشی از رفتار آن‌هاست.

کلیدواژه‌ها: استبداد، دهخدا، طنز، مشروطیت.

^۱ دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. baharilaleh5151@gmail.com

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. (نویسنده مسئول) hamed.ameri@gmail.com

^۳ دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

^۴ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

مقدمه

ادب سیاسی مشروطه، به شدت سیاسی بود و در این میان توجه به شکل و سبک حکمرانی، با توجه به در مرکز قرار گرفتن مشروطیت، بیش از گذشته به عرصه ادبیات، در معنای خاص آن کشیده شد. هم در ادبیات جدی و هم در طنز. نویسندگان آن روزگار، به صورت روزمره خود را با مسائلی درگیر می کردند که نویسندگان پیشین، آگاهانه یا ناآگاهانه از آن دوری می کردند. یکی از اصلی ترین آن ها، نقد ساختار قدرت بود که با آزادی برآمده از انقلاب مشروطیت، زمینه برای آن فراهم شد و استبداد، هم در معنای صفتی برای حکومت و هم صفتی برای حاکمان، مورد توجه نویسندگان و ادبا قرار می گرفت و از این رو، نقد استبداد در ادبیات مشروطه، هم نقد خود آن بود و هم نقد مستبدان. تعبیری که در این زمان از استبداد وجود داشت، همگی برآمده از اندیشه سیاسی جدیدی بود که در طول دهه های گذشته در ایران رواج پیدا کرده بود. بر این اساس، استبداد بدترین نوع حکومت محسوب می شد. حکومتی که همه چیز را با خود از بین برده بود و تداوم آن، موجب نابودی بیشتر مملکت می شد. با برآمدن مشروطیت و تضاد بنیادین آن با استبداد، ادب سیاسی در ایران آن روزگار، این بستر را برای اشاعه نگرش انتقادی به حکومت و اشکال کسب و نگهداشت قدرت مورد توجه قرار گرفته بود.

یکی از مهم ترین طنزپردازانی که به شدت به استبداد نقد وارد می کند، دهخداست. او، به قدری در صحنه طنز مشروطیت دارای اهمیت است که می توان گفت هنگامی که سخن از طنز مشروطه به میان می آید، خواه ناخواه نام او به ذهن متبادر می شود. دهخدا به مضامین بسیار مهمی در طنز خود توجه دارد که وجوه مختلفی از شیوه حکمرانی کلان، یعنی پادشاهی تا عملکرد کارگزاران حکومت را در بر می گیرد. او هم شیوه قدرت گرفتن را مورد نقد قرار می دهد و هم نوع حکمرانی را، آن هم در همه سطوح و بی پروا.

مرور ادبیات پژوهش

یزدانی (۱۳۸۲) در مقاله «سیاست در «چرند و پرند» دهخدا» به این موضوع اشاره دارد که دهخدا به هنگام نگارش «چرند پرند» دو هدف را دنبال می کرد: یکی آنکه مسایل حساس سیاسی و اجتماعی

را در پوشش طنز باز گوید و از این راه از خشم مخالفان و فشار سانسور در امان بماند، دیگر آنکه چنان مسائلی را چنان بگوید که افراد عامی و بی‌سواد جامعه نیز از آن‌ها سر در بیاورند. بنابراین می‌توان گفت که «چرند پرند» اساساً نوشته‌هایی سیاسی و اجتماعی بود که از یک‌سو به مسائل جاری سیاسی می‌پرداخت، از سوی دیگر مسایل ژرف اجتماعی و فرهنگی را بیان می‌کرد.

جدیدی و ویسکرمی (۱۳۹۱) در مقاله دهخدا و بازتاب وقایع مشروطه در مقالات چرند پرند، اشاره دارند که، دغدغه اصلی دهخدای روشنفکر در چرند و پرند بیان مسایل ریشه‌ای جامعه در قالب طنز بود. او نه تنها از ناهنجاری‌های سیاسی و اجتماعی سخن می‌راند و انتقاد می‌کرد، بلکه خواستار جامعه‌ای ایده‌آل و سازنده بود. از این‌رو سازندگی و داشتن جامعه‌ای آزاد با مردمی هوشیار، باسواد و آگاه به مسائل روز به دور از جهل و خرافه، هدف والای دهخدای مشروطه‌خواه و انقلابی بود.

افسرده و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله «مشروطیت، آزادی‌خواهی و ستیز با استبداد در اندیشه دهخدا»، بر مبنای این ترقی‌خواهی او، مشروطیت را، در وجه ایجابی، نظامی سیاسی حقوقی و مبتنی بر آزادی می‌دانست و در وجه سلبی، آن را مُضَادّ «استبداد» تعریف می‌کرد. دهخدا را باید در تداوم اندیشه‌گران رده اول عصر قاجار دانست، که از آنان گامی فراتر می‌نهد و به‌سوی فهم و درک متفاوتی از آن گام برمی‌دارد. این مقاله، سعی در تبیین درک دهخدا از مشروطیت، با در نظر داشتن جایگاه او در تاریخ فکر جدید ایران‌زمین است.

عامری گلستانی و افسرده (۱۴۰۲) در کتاب «دهخدا و بهار و گسترش فرهنگ «استبدادستیزی» و «مشروطه‌خواهی» و «وطن‌دوستی»»، استبدادستیزی را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های دهخدا در فعالیت سیاسی خود مورد بررسی قرار داده و البته برخی از وجوه آن در طنز نیز واکاوی شده است.

نگاهی به زندگی دهخدا

علی‌اکبر دهخدا در سال ۱۲۵۷ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. با آنکه اصالتاً قزوینی بوده، ولی پدرش خان بابا خان، پیش از زاده شدن وی از قزوین خارج شده و در تهران اقامت گزیده بود. او در ده‌سالگی پدرش را از دست داد. مادرش او را به نزد استادانی چون «شیخ هادی مجتهد نجم‌آبادی» و «شیخ غلامحسین بروجردی» برای کسب علم روانه کرد. در آن زمان، غلامحسین بروجردی که از دوستان خانوادگی آن‌ها بود، کار تدریس دهخدا را به عهده گرفت و دهخدا تحصیلات قدیمی را نزد او آموخت.

(جان‌زاده، ۱۳۶۲: ۱۱-۱۲) بعد از گشایش مدرسه علوم سیاسی تهران، دهخدا برای تحصیل علوم جدید اروپایی وارد مدرسه شد. در این مدرسه، استادان اروپایی، در کنار کسانی چون فروغی تدریس می‌کردند. در آن‌جا بود که دهخدا با افکار اروپایی و انقلاب فرانسه آشنا شد. «دهخدا سپس به استخدام وزارت امور خارجه در آمد و به همراه معاون‌الدوله غفاری، وزیرمختار ایران در کشورهای بالکان به اروپا رفت و دو سال و نیم در وین اقامت کرد. دهخدا به عنوان منشی سفیر، با او همراه شد. این مدت علاوه بر آشنایی او با تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی غرب و مفاهیم اندیشه مدرن، فرصتی در اختیار او قرار داد تا زبان فرانسه خود را نیز تکمیل کند. اقامت آن‌ها در اروپا بیش از دو سال در شهر وین به طول انجامید. دهخدا از این دوره برای آشنایی بیشتر با زبان فرانسوی و دانش‌های جدید استفاده کرد. او در سال ۱۲۸۴ به ایران بازگشت.» (اتحاد، ۱۳۷۸، جلد اول: ۲۶۹)

بازگشت دهخدا به ایران هم‌زمان با آغاز مشروطیت بود. در همین هنگام، میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی برای آغاز انتشار روزنامه صوراسرافیل که خود بنیان‌گذار آن بودند از او دعوت به همکاری کردند. (افشار، ۱۳۵۸: ۴۲۹) «دهخدا از ابتدا نویسنده اصلی در صوراسرافیل بود. نخستین شماره این روزنامه هفتگی پنج‌شنبه هفدهم ربیع‌الآخر ۱۳۲۵ ق. برابر دهم خرداد ۱۲۸۶ ش. و ۳۰ مه ۱۹۰۷ م. در هشت صفحه در تهران منتشر شد. صوراسرافیل طی چهارده ماه بعدی با تعطیلی‌ها و توقیف‌هایی که دید، در مجموع، سی و دو شماره منتشر شد که تاریخ آخرین شماره بیستم جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ق. بود. دهخدا در آغاز هر شماره روزنامه، مقاله‌ای در زمینه مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و در پایان مقاله‌ای با عنوان «چرند پرند» با نام مستعار می‌نوشت. سبک نگارش این مقالات در ادبیات فارسی بی‌سابقه بود و مکتب جدیدی را در روزنامه‌نگاری ایران و نثر فارسی معاصر پدید آورد.» (افشار، ۱۳۵۸: ۴۳۰-۴۳۱) او در صوراسرافیل مقالات پرمغز و تأثیرگذار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی چاپ می‌کرد، تا بدین‌وسیله مردم را آگاه و از مشروطه‌ای که به سختی به دست آمده است دفاع و جانب‌داری کند، آن‌چنانکه محمدعلی شاه در صدد تطمیع و فرمان‌بردار کردن او با توسل به پول و قزاق برآمد. (دبیرسیاقی، ۱۳۶۲: ۱۱)

این‌ها گذشت، تا هنگامه مقابله با مجلس و حمله و بمباران آن پیش آمد و در این میان، کسان زیادی مورد تعقیب قرار گرفتند که یکی از مهم‌ترین ایشان دهخدا بود. تقی‌زاده اشاره دارد که پس از تخریب مجلس و در گیر و دار دستگیری مشروطه‌خواهان، مرحوم دهخدا را با خود به منزلش برده بود و بعد به زحمت به سفارت انگلستان رفته، ۲۵ روز در آنجا بودند و بعد از ایران تبعید شدند. (تقی‌زاد، ۱۳۷۷:

۳۸۸) و به پاریس رفتند. دهخدا پس از ردّ دعوت براون برای انتشار صوراسرافیل در لندن، با یاری محمد قزوینی و همراهی معاضدالسلطنه پیرنیا سه شماره دیگر از صوراسرافیل را با همان قطع و سیاق سابق در شهر ایوردون سوئیس تهیه کرد و در پاریس به چاپ رساند. (تقی‌زاده، ۱۳۵۸: ۵۶۸)

دهخدا مدتی در پاریس مهمان محمد قزوینی شد که در آن هنگام مقیم آن شهر بود. (صدری‌نیا، ۱۳۷۸: ۴۵) او پس از مدتی به شهر ایوردون سوییس می‌رود و در آن‌جا با کمک ابوالحسن خان معاضدالسلطنه (پیرنیا) روزنامه صوراسرافیل را در اوّل محرم سال ۱۳۲۷ق. به همان سبک سابق دایر کرد. همه مطالب آن را دهخدا به تنهایی تهیه می‌کرد و مقالات چرند پرند را همچنان با نام دخو می‌نوشت و حملات سختی به محمدعلی شاه می‌کرد، اما این روزنامه تا سه شماره بیشتر در انتشار پیدا نکرد. (آرین‌پور، ۱۳۷۲، جلد دوم: ۹۴) دهخدا در تبعید هم مقالات بسیار تند و رادیکالی علیه محمدعلی شاه می‌نوشت.

در فروردین ۱۲۸۸ش. دهخدا از سوییس به استانبول رفت و در آن‌جا چهارده یا پانزده شماره از روزنامه سروش را در فاصله تیر تا آبان ماه ۱۲۸۸ش. منتشر نمود. مؤسس و مدیر این روزنامه، سید محمد توفیق و سردبیر آن علی‌اکبر دهخدا بود. (عابدی، ۱۳۷۹، ۹۶) پس از بازگشت به ایران بعد از فتح تهران، دهخدا که از طرف مردم تهران و کرمان به نمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب شده بود (حقیقت، ۱۳۸۱، ۱۲) و با استدعای احرار و سران مشروطیت از عثمانی به ایران باز آمده و به مجلس شورا رفت (معین، ۱۳۷۷، ۳۷۷) و نمایندگی مردم تهران را به عهده گرفت (ططری، ۱۳۸۹، ۵۷۸) دهخدا در بازگشت به ایران از حزب دموکرات جدا شد و به عضویت حزب اعتدال درآمد. این امر نشان می‌دهد او از روش‌های تندروانه پیشین خود در زمینه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی تا اندازه بسیاری فاصله گرفته است. (آجودانی، ۱۳۸۱، ۴۳۶-۴۳۷)

بستر تاریخی شکل‌گیری اندیشه دهخدا

اندیشه دهخدا در بستر مشروطیت و تحول ادبی آن شکل گرفت. به این موضوع باید توجه داشت که ادبیات سیاسی ایران، در جنبش مشروطیت، دچار تحولی مهم شد که بستر مهمی برای شکل‌گیری رویکردهای جدیدی به ادب سیاسی شد و نوشته‌های دهخدا بر آن مبنا نوشته شده است. به ویژه طنز سیاسی او که دقیقاً مبتنی بر اوضاع و احوال سیاسی و ادبی آن روزگار است.

ادبیات مشروطه، شامل بخشی از ادبیات کهن فارسی است (۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ش) که از یک سو ریشه در دهه سوم سلطنت ناصرالدین شاه و ویژگی‌های عمومی آن دارد و از سوی دیگر در ادبیات نویی متجلی می‌شود که تا سال‌های نزدیک به کودتای ۱۲۹۹ش. و حتی چند سال پس از آن ادامه می‌یابد. (آزند، ۱۳۶۳: ۳۳۳) این ادبیات تلاش و تکاپوی ملت ایران را برای نیل به حکومت قانون و بریدن از حکومت استبداد بازتاب داده است. (ستودیان، ۱۳۸۹: ۴) یکی از ویژگی‌های بارز ادبیات دوره مشروطه «تعامل با فرهنگ غرب» و روح تجدیدی است که از راه ترجمه کتاب‌های نویسندگان غربی و انتشار چشم‌گیر روزنامه در اجتماع ایران روزگار مشروطه دمیده شد و توانست تأثیر فراوانی بر فرهنگ و ادبیات ایران باقی گذارد. (امامی و دلاویز، ۱۳۸۷: ۱۱)

«انقلاب مشروطیت ایران، فرهنگ و ادبیات ویژه خویش را آفرید. این یکی از سه جنبش مهم سیاسی تاریخ ایران به شمار می‌رود که آفریننده سرفصل‌های ادبی بوده است، اما اگر فرهنگ و ادبیات، بازتابی از تحولات اجتماعی است، به نوبه خود بانی و مقوم تحولات اجتماعی نیز می‌تواند باشد.» (سپانلو، ۱۳۶۹: ۹) «با جنبش مشروطیت ما وارد دوره تازه‌ای می‌شویم که دگرگونی زبان را نیز ناگزیر می‌کند. روی سخن ادبیات دیگر نه با امیران و وزیران یا گروه سرآمدان اهل فن بلکه با عامه مردم است. زبان نوشتار می‌باید از قالب کهنه و سخت خود و همچنین از مکتب‌خانه‌ها و مدرسه‌ها و محفل‌های در بسته به در آید و بر سر بازار بیاید و روی سخن با هزاران هزار داشته باشد و احساسات و افکار آن‌ها را در جهت تازه‌ای برانگیزد. از این رو ناگزیر می‌بایست پوست بیندازد و هر چه ساده‌تر و عریان‌تر شود تا بهتر و زودتر فهمیده شود.» (آشوری، ۱۳۷۲: ۲۸) همچنین در این دوره «مطبوعات و ادبیات جدید ایران، نیروی زندگی تازه و خلاقیت و فعالیت نوین ایرانیان را در خود منعکس ساخته، و من به جرئت می‌توانم معتقد باشم که اصالت و جزالت، ارزش و اهمیت محصولات ادبی انقلاب مشروطیت ایران، اعم از نثر و نظم در نظر مقامات صلاحیت‌دار و بی‌غرض غیرقابل انکار است. ادبیات واقعی آئینه اندیشه و احساسات زمان است و ادوار متناوب امید و حرمان ایرانیان طی هشت سال اخیر (۱۹۰۵-۱۹۱۳) به خوبی در ادبیات ناپایدار آن دوره انعکاس یافته است.» (براون، ۱۳۳۵، جلد اول: ۶۷) ادبیات این دوره «عمدتاً در برابر افکار تازه منفعل نبوده‌اند. در بسیاری از موارد کوشیده‌اند، عناصر و مؤلفه‌های تازه وطنی را در صافی فرهنگ بومی تصفیه کنند. تأمل در اشعار کسانی هم‌چون ملک‌الشعرای بهار، دهخدا، نسیم شمال و حتی شاعرانی چون فرخی یزدی که مشهور به گرایش‌های سوسیالیستی است، این مدعا را ثابت می‌کند.» (نیکوبخت و زارع، ۱۳۸۵: ۱۵۲)

نقد استبداد در طنز دهخدا

استبداد، اصلی‌ترین الگوی حکمرانی است که آماج نقد در طنز مشروطه قرار می‌گیرد. البته این نقد، تنها به طنز مشروطه باز نمی‌گردد و اساساً یک نگاه انتقادی فراگیری نسبت به استبداد وجود دارد. اگرچه این نقد، بیش از همه مدیون گسترش ایده‌هایی است که در دوره ناصری و توسط کسانی چون آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و برخی دیگر از روشنگران این دوره بود. با مشروطیت، با دوگانه استبداد/مشروطه که اولی شر و دومی خیر محسوب می‌شدند، طنز مشروطه با نگاهی انتقادی و با شدت هرچه تمام‌تر، استبداد را مورد هجوم قرار داد. در این میان، با در نظر داشتن وقایع پس از انعقاد مشروطه، و مخالفت‌هایی که از جانب محمدعلی‌شاه و حامیان سیاسی و مذهبی او صورت گرفت، لبه تیز شمشیر انتقاد، به سوی اشخاص نیز روانه شد و نه تنها شاه مستبد قاجار، بلکه همه حامیان او نیز با صراحت تمام مورد نقد قرار گرفتند و در این میان نقد استبداد و مستبد هر دو در ادبیات سیاسی زمان و به خصوص در طنز مشروطه موج می‌زند.

نوشته‌های دهخدا در «صوراسرافیل» در این زمینه بسیار برجسته است و نمونه بارزی از نقد استبداد در دوره مشروطه است، نقدی که پس از آن به جانب محمدعلی‌شاه نیز رفته و او را نیز آماج نقد قرار می‌دهد. بخش مهمی از طنز دهخدا، در این دوره، در مقالات چرند پرند قرار داشت. «نقدی، اصلی‌ترین ویژگی نوشته‌های چرند پرند است. از امرای دولت تا روحانیون، از اخلاق عامه تا نوع حکومت‌گری، همه و همه مورد نظر دهخداست. این، وجه مهمی از آزادی‌ای است که مشروطیت به جامعه ایران داده بود و توان «نقد» را برای مدتی کوتاه فراهم کرده بود و دهخدا، که در اینجا میراث‌دار نقادان پیش از خود است، با بهره‌گیری از توان قلمی خود، مسائلی را مورد نقد قرار می‌دهد که کمتر کسی وارد آن حوزه شده است. برای دهخدا در چرند پرند، مبارزه با استبداد، از یک مبارزه فرهنگی آغاز می‌شود. او با عیان کردن روابط نادرست سیاسی و اجتماعی که موجب ظلم و گسترش بی‌داد می‌شود، قصد اصلی‌اش را در پس آن پنهان می‌کند و جدالش با استبداد محمدعلی‌شاه را، که علت‌العلل همه مصائب است تا حد امکان مخفی نگاه می‌دارد و آن را پس از جدال‌هایی که منجر به خروج او از ایران شد، عیان می‌کند.» (عامری گلستانی و افسرده، ۱۴۰۲، ۱۰۸-۱۰۹)

دهخدا، در دوره فرمانروایی مستبدانه محمدعلی‌شاه با حربه طنز خود به درباریان فاسد حمله می‌کند. او سکوت و گوشه‌نشینی بر نمی‌گزیند. (مهرکی و بیدقی، ۱۳۹۲: ۹۹) دهخدا در چرند پرند به مسائل سیاسی گوناگونی اشاره و توجه می‌کرد و از این جهت بود که با در نظر داشتن موضوعات مختلف

سیاسی و حتی غیر آن در تلاش بود که استبداد موجود در حکومت محمدعلی شاه را به چالش بکشد. (عبدی و زمانی، ۱۳۸۹: ۱۱۹-۱۲۰) دهخدا، «هر حادثه و پیشامدی را دستاویز قرار داده تا بر فساد دستگاه سلطنت، بی‌شرمی و خیانت رجال دولت، ظلم و ستم اغنیاء و مالکین، ریاکاری روحانی‌نماهای دروغین و درباری بتازد و آن‌ها را بدون عفو و اغماض به باد تمسخر و استهزاء گیرد.» (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ج ۲، ۷۹)

دهخدا، هر حادثه و پیشامدی را دستاویز قرار می‌داد و با استفاده از سلاح طنز، بر فساد دستگاه سلطنت، بی‌شرمی و خیانت رجال دولت و ظلم و ستم ملاکان می‌تاخت و آنان را بدون عفو و اغماض به باد تمسخر و استهزاء می‌گرفت و از شوربختی کشاورزان ایرانی، بیکاری مردم شهرنشین، عدم امنیت اجتماعی، نادانی و اسارت زن ایرانی، خرابی جاده‌ها و راه‌های مملکت، رشوه‌خواری، جهل و تعصب عامه مردم، نفوذ و مداخله بیگانگان در امور کشور و ضعف حکومت مرکزی، جهل و ناآگاهی زمامداران وقت از اوضاع دنیا و مسائلی از این دست سخن می‌گوید و انتقاد می‌کند. (درودیان، ۱۳۸۴: ۲۲)

در شعر عامیانه «رؤسا و ملت» دهخدا به کنایه از وضع استبداد انتقاد کرده و «رؤسا» را مادر نادانی می‌داند که «ملت» را که به شکل بچه بیماری تصویر شده در آغوش خود به سوی مرگ می‌کشاند. (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ج ۲، ۹۲) قطعه «رؤسا و ملت» دهخدا را که در تهران سروده شده بود و به زبان عامیانه است، باید نخستین و آخرین شاه‌کار او در شعر عامیانه محسوب داشت. (رعدی آذرخی، ۱۳۵۸: ۴۳۴) دهخدا در این قطعه، رابطه بین دولت و ملت را توصیف می‌کند و در واقع همه ماجرای مشروطیت به شکل روابط میان این دو قطب خلاصه می‌شود. او، رؤسا را در حکم مادری می‌بیند که تا فرزند خود را از دست ندهد متوجه وضعیت اسف بار او نمی‌شود و پس از مرگ فرزند خویش تنها می‌تواند، در سوگ او مرثیه بخواند. دهخدا یک آزادی‌خواه حقیقی است و تاب آن را ندارد که ببیند. (مهرکی و بیدقی، ۱۳۹۲: ۱۰۲) او در این شعر، چنین می‌سراید:

«خاک به سرم بچه به هوش آمده/ب خواب ننه «یک سر و دو گوش» آمده

گریه نکن لولو می‌آد، میخوره/گرگه می‌آد بزبزی رو میبره

او ها اه -ننه، آخر چته، - گشنمه/بترکی، این همه خوردی کمه؟!

چنچ سگه نازی پشی، پیش/پیش لالای جونم گلم باشی

کیش کیش از گشنگی ننه دارم جون میدم/گریه نکن فردا بهت نون می‌دم

ای وای ننه! جونم داره در می‌ره/گریه نکن دیزی داره سر می‌ره

وای خاله! چشمش چرا افتاد به طاق/خ خ خ، جونم چت شد؟ هاق هاق

رنگش چرا، خاک به سرم زرد شده/آخ تنشم بیا ببین سرد شده

ماند به من آه و اسف رود رود/وای بچه‌م رفت زکف، رود رود (دهخدا، ۱۳۶۱: ۵)

«استفاده دهخدا از تمثیل مادر و فرزند برای بیان رابطه روسا و ملت ناشی از شناخت دهخدا از این رابطه در عرف سیاسی و سنت ادبی جامعه ایران است. در این سنت فرمانروایان همواره شبانان و پدران توصیف شده‌اند که وظیفه‌شان سرپرستی و حضانت فرزندان است که خود قادر به اداره امور خود نیستند.» (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۹۰)

دهخدا در یکی از مقالات چرند پرند، به مخاطب خیالی خود «کبلایی» چنین می‌گوید که «ای کبلایی! والله دیگر تمام شد، خانه‌مان خراب شد، زن، بچه، عیال، اولاد، برادر و پسر، هرچه داشتیم یا کشته شدند یا از ترس مردند، نمی‌دانی چه قیامتی است، مال رفت عیال رفت اولاد رفت، والله دیگر کافر شدیم، نزدیک است برویم ارس بشویم، نصفمان که زیر بیرق ارس رفتند والله باقی‌مانده هم غیرتمان نمی‌گذارد، به خدا اگر ارس بشویم دینمان برود باز دنیامان سرجاش است، اما حالا که خسرالدنیا و الاخره! ای کبلایی محض رضای خدا روز پنجاه هزار سال به وزارت جنگ‌ها بگو این‌ها توپ دارند، تفنگ دارند. اگر رعیت می‌خواهید باید خیلی زود چاره‌ای به سر ما بکنید که دیگر از پا در رفتیم، دیگر اگر ما هم فردا ارس نشدیم نگوئید ارومیه‌ای‌ها اصلاً بی‌غیرت بودند، اصلاً دین و ایمان درستی نداشتند، اصلاً پالانشان کج بود، دست و دامان شما، امروز اینجا فردا روز پنجاه هزار سال امضاء هرچه ارومیه‌ای هست.» (دهخدا، ۱۳۲۶، ۵۳) توجه دهخدا در این‌جا، به میزان و حدی از ظلمی است که حکومت استبدادی نسبت به مردم می‌کند. یکی از مضامین مهمی که در نقد استبداد در این دوره وجود دارد مقوله ظلم است. ستم و ظلم، به‌عنوان نتیجه و دستاورد استبداد، همواره در این دوره مورد توجه قرار گرفته است. بر این اساس است که در لفافه و نیز به صراحت، ظلم و ستم ناشی از استبداد، به عنوان اصلی اساسی مورد توجه قرار می‌گیرد. ظلم‌ستیزی دهخدا را می‌توان در یکی از قطعات او نیز دید. که با صراحت، می‌سراید:

به عرش می‌رسد امروز الامان دخو/بسوخت از غم مشروطه استخوان دخو

دین ولایت قزوین، ز ظلم استبداد/ز یاد رفت به یک‌بار خانمان دخو

نهاده پای به مجلس سفیر استبداد/وزیده باد خزانی به بوستان دخو

خدا نکرده اگر پارلمان خلل یابد/زنند اهل غرض شعله‌ها به جان دخو

فکند آتش ظلم و عناد و استبداد/امام جمعه قزوین به دودمان دخو

ز ظلم و کینه این مستبد میش‌نما/به سنگ کرده اثر، ناله و فغان دخو (براون، ۱۳۳۵، ۱۴۰)

دهخدا در جای دیگری، با نیش و کنایه، و بیان طنزِ مخصوص به خود می‌نویسد: «چند روز قبل وزارت داخله ما محض کمال عطوفت و مهربانی به هفت وزیر مسئول دیگر در حضور خودشان اجازه جلوس روی صندلی مرحمت فرمودند. واقعاً این مکرمت شاهانه در خور هزارگونه تمجید است. امیدوارم که جناب معظم همیشه در دره‌پروری و بنده‌نوازی نسبت به ما رعایای باوفا یک‌دل... باشند.» (دهخدا، ۱۳۲۶، ۲۱) چنین است که دهخدا، نخوت پادشاه را در سلوک با افراد و وزرا به استهزاء می‌کشد و به درستی می‌توان این نخوت را ناشی از استبداد او دانست.

نقد محمدعلی شاه در طنز دهخدا

دهخدا، گاه به کنایه و گاه به صراحت از محمدعلی شاه نام می‌برد و از اعمال و کردار مزورانه‌اش انتقاد می‌کند، او انتقاد مستقیم نمی‌کرد، بلکه بیشتر با ذکر حکایت‌ها، مثل‌ها شواهد و آفریدن یک حادثه مضحک مطلب خود را بیان می‌کرد. دهخدا، هواخواه مشروطه بود و قبل از آنکه ضدسلطنت و سلطان باشد، ضد بی‌دادگری و ستم بود و علاج همه نابسامانی‌های کشور را در استقرار حکومت قانون و برچیدن بساط خودسری و استبداد می‌دانست، و هر قدر مخالفت محمدعلی شاه با آزادی‌خواهان شدت بیشتری به خود می‌گیرد زبان او، که معمولاً با نام «دخو» در «صوراسرافیل» می‌نوشت، در طنز و طعنه و هجو و تخطئه حکومت او تند و تیزتر می‌شود. البته او تا زمانی که در ایران حضور دارد، جانب احتیاط را درباره شخص شاه دارد و سعی می‌کند که با کمترین مواجهه، تواند سخن خود را درباره استبداد بگوید. به‌رغم این موضوع، مشخص بود که نوک حمله پیکان دهخدا به کسی جز محمدعلی شاه نیست و همین موضوع باعث شد که «صوراسرافیل» و اعضا و ارکان آن در آغاز

استبداد صغیر و بعد از «یوم‌التوپ»^۱ مورد تعقیب و آزار قرار بگیرند و مؤسس و رئیس آن، میرزا جهانگیرخان شیرازی، کشته شد و دهخدا و دیگران فراری شدند.

دهخدا اساساً شخصیتی داشت که در مقابل استبداد و مستبد قرار می‌گرفت. بر این اساس باید به این نکته اشاره نمود اصلی‌ترین چیزی که همواره در همه نوشته‌های دهخدا، به‌خصوص در طنز او قابل مشاهده است ضدیتش با استبداد، به‌مثابه یکی از بدترین اشکال حکومت بود. این موضوع را می‌توان در یکی از مقالات او دید که در آن می‌نویسد:

«در دوره‌های استبداد محض، همان طور که خودسری غالباً سبب مظلومی و بدبختی قسمت غالب قوم می‌شود، گاهی هم وجود جنگ‌ها و منازعات داخلی و میل و اراده دائم‌التغییر خودسران و هواپرستی رؤسا و مدبرین امور به توزیع ثروت معاونت می‌نماید. لیکن قانون در ضمن هزاران فوائد عام‌المنفعه بلاشک تسلط اغنیاء، عبودیت فقرا و اجتماع اموال هیئت را در مراکز معین محافظت کرده، آقائی یک قسمت و بندگی قسمت دیگر را ابدی می‌کند.» (دهخدا، ۱۳۶۲: ج ۲، ۱۶۷)

بنابراین، خودسری برای دهخدا، و بسیاری از کسانی که به نقد نظام سیاسی و افراد آن می‌پرداختند اهمیت بسیاری داشت. ظلم از خودسری می‌آمد و خودسری از استبداد و مستبد آن کسی بود که موصوف به این صفات رذیله محسوب می‌شد. از آنجایی که یکی از رسالت‌های طنز را باید افشای این رذیلت‌ها، در جوانب مختلفش دانست، در طنز سیاسی، آنانی که رذالت ظاهری و باطنی داشتند مورد طعن و لعن بی‌حد قرار می‌گرفتند و در رأس آن‌ها محمدعلی‌شاه قرار داشت.

در این میان و بر همین اساس، دهخدا، پس از استبداد صغیر مجبور به فرار از کشور شد، در سه شماره‌ای که از «صور اسرافیل» در ایوردون سوییس منتشر کرد، بی‌پرده‌تر از زمانی که در تهران به هجو محمدعلی‌شاه پرداخته بود، او را آماج قلم تند خود قرار داد. نوشتجات دهخدا در صوراسرافیل چاپ سوییس را می‌توان یکی از اصلی‌ترین نمونه‌های طنز سیاسی دانست که مستقیماً شخص شاه را بدون هیچ پرده‌پوشی مورد نقد بی‌امان قرار می‌دهد. او، در زمان تبعید در ایوردون سوییس، سه شماره از «صوراسرافیل» را منتشر کرد و چون ایام استبداد صغیر بود و او نیز خارج از ایران می‌نوشت

^۱ . روز حمله به مجلس شورای ملی و بیماران آن.

و صدمات استبداد بر ایران و او و یارانش وارد شده بود، با قلمی تند بر محمدعلی شاه می تازد و او را آماج خشم خود قرار می دهد. بخشی از این حملات و انتقادات نیز در قالب طنز گفته می شود و این بار طنز او نسبت به زمانی که در ایران بود، بی پروا تر و جسورانه تر و عیان تر بود. یکی از نوشته های مهمی که در نقد محمدعلی شاه توسط دهخدا نوشته شده بود و آن را می توان هم نقد «استبداد» و هم نقد «مستبد» دانست، مقاله معروف «کلام الملوک ملوک الکلام» است که ذیل مقالات «چرند پرند» دهخدا قرار می گیرد که در «صوراسرافیل» سوییس منتشر شد.

دهخدا، در شماره اول از دوره دوم صوراسرافیل، به تاریخ غره محرم ۱۳۲۷، در مقاله «کلام الملوک ملوک الکلام»، ضمن اشاره به اینکه مدتی است چرند پرند نوشته است، با تندی، قلمش را به سوی محمدعلی شاه گرفت و پاسخ شاه را به علمای نجف به عنوان چرند پرند معرفی کرد. (دهخدا، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۸۷-۱۹۱) در این مقاله، دهخدا با همان نثر و قلم همیشگی، شروع به نقد می کند و با لحنی گزنده، نه فقط شخص شاه، که اساساً کل پادشاهی قاجاریه را زیر سوال برده و مورد طعن کلام خود قرار می دهد. در ادامه، متن کامل این مقاله نسبتاً کوتاه آورده می شود تا بتوان یکی از اصلی ترین نقدهایی که در قالب طنز و کنایه علیه استبداد و مستبد نوشته شده است، فهمید.

کلام الملوک ملوک الکلام. یعنی حرف پادشاه پادشاه حرف هاست من همیشه پیش خود می گفتم که ما آدم ها پادشاه لازم داریم برای اینکه مثلاً اگر با روسیه جنگ کنیم هیجده شهر قفقاز را محافظت کند که روس ها نبرند. اگر اولاد داشته باشیم مدارس عمومی مجانی تهیه نماید که بچه ها بی سواد و کور بار نیابند. اگر مجلس داشته باشیم سه دفعه با قرآن قسم بخورد و عصمت مادرش را هم مزید وثیقه کند که در حفظ مجلس بکوشد. بله ما پادشاه می خواهیم برای این جور کارها. اما متحیر بودم که حرف پادشاه چه لازم دارد تا اینکه بگویند حرف پادشاه، پادشاه حرف هاست. الآن درست پنج ماه و پنج روز و پنج ساعت و پنج دقیقه بود که من به بعضی ملاحظات چرند پرند نوشته بودم یعنی این عادت یک سال و نیمه خودم را ترک کرده بودم و چنانکه همه ایرانی ها می دانند ترک عادت هم موجب مرض است.... اما برادرهای عزیز وقتی که اسباب فراهم شد و من هم با کمال شوق برای از سر گرفتن عادت خودم قلم در دست گرفتم. یک دفعه کاغذ یکی از رفقا محتوی دست خط آفتاب نقطه اعلی حضرت ظل الله در جواب تلگرافات حجج اسلام

نجف رسید و چهار دست و پا توی حال و خیال من دوید. از دیدن این دست‌خط من نه تنها در چرند و پرند نویسی به عجز خود اقرار کردم، بلکه یک مسئله مهمی هم که در تمام عمر حلش برای من مشکل بود کشف شد.... همان‌طور هم حرف پادشاه پادشاه حرف‌هاست ای ادبای ایران الآن شما یک سال و نیم است به چرند و پرند نوشتن دخو عادت کرده‌اید و خوب می‌دانید چرند و پرند یعنی چه حالا این دست‌خط ملوکانه را بخوانید و ببینید من هرگز در تمام عمر به این چرند و پرندی نوشته‌ام یا شما در عمرتان خوانده‌اید و آنوقت شما هم مثل دخو باور کنید که کلام‌الملوک ملوک‌الکلام راست است. و حرف پادشاه، پادشاه حرف‌هاست والسلام. (دهخدا، ۱۳۲۷ق. ب، ۷-۸)

نقد دهخدا، نقدی بی‌پروا است. او، طنزی تلخ و سیاه را در این نوشته بیان می‌کند. او با ارجاع خواننده به چرند و پرند خود در گذشته، شاه را هم کسی می‌داند که سخنش چنین است. بنابراین در این زمینه رویکرد او نقدی تهاجمی با طنز است. دهخدا، در ادامه، «صورت لایحه جوابیه محمدعلی شاه به حجج اسلام نجف» را به‌عنوان «چرند پرند» می‌آورد و به این صورت، سخن شاه را به‌مثابه حرفی «چرند» عرضه می‌کند. کاری که در طنز آن روزگار بسیار جسورانه و بسیار تندوتیز است و صراحتاً محمدعلی شاه را به استهزاء می‌گیرد. در ادامه، متن کامل این نوشته را آورده می‌شود تا مشخص شود که دهخدا، چگونه شخص محمدعلی شاه را خطاب قرار می‌دهد و به استهزاء می‌گیرد:

به جنابان حجج اسلامیة ثلاثه، سَلَمَهُمُ اللهُ تعالی! تلگراف شما توسط جناب وزیر اعظم از ملاحظه ما گذشت و معلوم شد که از مساعی اصلیه آن حادثه و سوءقصدی که فِرَق فاسده نسبت به دین و دولت داشته و با شواهد خُطوط خودشان که حاضر است، و منکشف شده هنوز اطلاع تام ندارید و استحضارات شما عیناً از طرق دسایس خارجه و مُنافقین داخله است. با اینکه طبقات مردم ایران از عُلَمای ربانیین، که حقیقَةً غمخوار اسلام و اسلامیان هستند تا سلسله تجار و کسبه و اهالی قُری و ایلات صحراگرد بیابان‌نورد نوعاً بر خیالات خبیثه آن‌ها پی برده‌اند و عموماً از این وضع مُسْتَحْدَث مُشَمِّر و از اسم مشروطه بی‌زار و متفرق شدند، و سیره ما را در مساعدتی که می‌کردیم مورد اعتراض و انتقاد قرار داده، آن قدر عرایض تظلم و شکوی به توسط پست و تلگراف به دربار ما از

اطراف ممالک محروسه ریخته که دیدیم در واقع مملکت ایران ضجّه واحده شده است و اگر بیشتر از این با بدعتِ مزدکی مذهبان همراهی بکنیم و از استغاثاتِ حُجّجِ اسلام تغافل ورزیم مظنه این است که عصر ما تاریخ انقراض دین و دولت ایران هر دو واقع می‌شود. قسم به ذاتِ پاک پروردگاری که پادشاهی پادشاهان عالم به مشیت اوست و او ما را بر آریکه پدران تاجداران اَنارالله بُرهانهُم مستوی و مستولی فرموده است به واسطه این اتفاق که واقع شد خودمان را در حضور صاحب شرع مستوجبِ آجرِ مُجاهدین و مُجَدِّینِ دینِ مُبین می‌دانیم، و بحمدالله تعالی امروز مملکت ایران در کمال انتظام و رعایا در نهایت راحت و وجوه علما و حجج اسلام و عموم اعیان و معاریف تمام ایران همه‌روزه به توسط برق و ترید در مقام تشکر رجال دربار قدر اقتدار هم همه اسلام‌پرست و دین‌دار، خاصه وزیراعظم که علاوه بر عالم کفایت و مسلمانی، قدس و تقوای او بر آن جنابان معلوم است. ما هم بحمدالله تعالی به ترویج شرع و تعظیم شعایر و اجرای قانون اسلام و ایجاد وسایل عدلِ عام به تمام قوای خودمان مشغول شده‌ایم و سابقاً هم به همین نیت مقدس بودیم. اگر به یک آدمی که به موجب خط شریف مرحوم آیه‌الله شیرازی که مضبوط است خود را از سلسله خارج کرده و از حدود خود نموده، سردسته مفسدین فی‌الأرض شده باشد، توهین وارد آید تخطی از خود اوست و هرکس از وظایف خاصه خود خارج شود و از حدی که دارد تجاوز نماید البته به همان نتایج ناگوار دوچار خواهد شد کائناتاً مَنْ کان و ما از نیات مقدسه خودمان جداً امیدواریم که در عهد همایون ما احترام علمای ایران و عمده سلسله مجتهدین نشر علوم آلِ مُحَمَّد صَلَّی‌اللهُ عَلَیْهِم اَجْمَعِین از عهدِ سلاطین ماضیه بگذرد و استقلال در بار ایران به توجهات خاصه شاهنشاه دین امام عصر، ارواحنافداه، با دَوْلِ مُعْظَمَهٗ عالم برابری و همسری کند و ان شاءالله امیدواریم که به توجهات امام عَصْر عَجَلَّ اللهُ فَرَجَهٗ روزبه‌روز توفیق خداوندی شامل شود که در ترویج دین مبین دقیقه‌ای کوتاهی نشود. وَالسَّلَامُ عَلَی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى (دهخدا، ۱۳۲۷ق. ب، ۸)

در این نوشته، هیچ نشانی از طنز وجود ندارد. نکته بسیار مهمی که در کارِ دهخدا، برای «چرند» نشان دادن سخن و گفته شاه وجود دارد، این است که او دست بر نقطه‌ای گذاشته است که بیان کند،

محمدعلی شاهی که خود را پادشاهی اسلام‌پناه و مسلمان می‌داند و این‌گونه خود را به علمای طراز اول شیعه عرضه می‌کند، همه سخنش دروغ و چرند است. استهزایی که دهخدا به دنبال او است، «معکوس» نشان دادن سخنان محمدعلی شاه است. بدین‌گونه، او شاه را فردی دروغ‌گو معرفی می‌کند که نه حافظ دین است و نه نگهبان رعیت. دهخدا با استهزای این سخنان محمدعلی شاه، با نظر به عملکرد او نسبت به مشروطه‌خواهان و ظلم و استبدادی که از او صادر شده است، همه سخن او را زیر سؤال می‌برد و به نحو آشکاری به سُخره می‌گیرد.

نوشته دیگر دهخدا در طعن و استهزای محمدعلی شاه، مقاله‌ای است با عنوان «اکونومی‌پلیتیک». دهخدا این مقاله را در شماره دوم از دوره دوم صوراسرافیل، در خطابی خیالی به آدام اسمیت نوشته، هم شخص محمدعلی شاه را استهزا می‌کند و هم استبداد و پادشاهی را به سُخره می‌گیرد و بدون هرگونه پرده‌پوشی، سلطنت و سلطان را آماج نقد بی‌پروای خود قرار می‌دهد. در ادامه نیز باز متن کامل این مقاله، آورده می‌شود تا مشخص شود که دهخدا چگونه با طنز خاص خود به نقدی این چنین آشکار سلطنت و سلطان می‌پردازد.

ای آدام اسمیت که اسمت را پدر علم اکونومی گذاشته‌ای که مثلاً در روی زمین کسی بهتر از تو علم اکونومی نمی‌داند. اگر تو واقعاً پدر اکونومی هستی پس چرا لوازم تولید ثروت را منحصر به طبیعت کار و سرمایه قرار داده‌ای و در معنای این سه چیز هم دراز مطالب نوشته‌ای از این حرف تو همچو در می‌آید که اگر انسان از این سه چیز منفعت نبرد باید دیگر از گرسنگی بمیرد هی‌هی! بارک‌الله به عقل و معرفت تو بارک‌الله به فهم و کمال تو حالا یک کمی نگاه کن به علم اکونومی پادشاه ایران و آن وقت پیش خودت اقلأً خجالت بکش! و بعد از این خودت را اول عالم علم اکونومی حساب نکن. مرد عزیز! تو خودت می‌دانی که پادشاه ما کار نمی‌کند برای اینکه او شاهنشاه است. یعنی در دنیا و عالم هر جا شاه هست او بر همه‌شان شاه است پس به همچو آدمی کار کردن نمی‌برازد. آمدیم سر طبیعت آن را هم البته شنیده‌ای که شاهنشاه ایران از آن وقت که به شبی یک حب تریاک عادت کرده طبیعتش آن قدرها عمل نمی‌کند. و اما آنکه سرمایه است آن را هم لابد در روزنامه‌های پارسال خوانده‌ای که در ماه ذی‌قعدة گذشته آن قدر از سرمایه ناک بود که داروندار عیالش را برد گذاشت بانک روسی گرو که

چهار روز چرچر بچه‌های میدان توپخانه را راه انداخت پس حالا به عقیده تو باید شاه دستش را بگذارد روی دستش و بربر تماشا کند به امیربهادر و امیر بهادر هم به قول ترک‌ها مال مال نگاه کند به روی شاه! نه عزیزم آدم اسمیت! تو اشتباه کرده‌ای. علم تو هنوز ناقص است تو هنوز نمی‌دانی که غیر از طبیعت و کار و سرمایه، ثروت به چیزهای دیگر هم تولید می‌شود. بله، نه شاه بربر نگاه می‌کند به روی امیربهادر و نه امیربهادر مال مال نگاه می‌کند به روی شاه. شاه وقتی دید دست‌وبال‌ها تنگ است ستارخان از یک‌طرف زور آورده بچه‌های خلوت هم از یک‌طرف برای مواجب نق نق می‌کنند می‌دانی چه می‌کند؟ می‌دهد در دربار کیوان‌مدار یک سفره پهن می‌کنند. تمام وزراء، أمراء، سردارها، سرتیپ‌ها و مجتهدها را جمع می‌کنند کنار سفره، ولی عهد راهم می‌نشانند میان همان سفره دلاک را هم خبر می‌کنند یک‌دفعه مثلاً از لای عمامه شیخ فضل‌الله یا مثلاً از پَر شال صدراعظم مشیر السلطنه، در می‌آید یک گنجشک و می‌پرد میان اطاق ولی عهد چشمش را می‌دوزد به طرف گنجشک، دلاک خرج عمل را تمام می‌کند. آن وقت یک دفعه می‌بینی که یک صدوپنجاه و دو هزار دست رفت توی جیب‌ها، هی شاهی، پنج شاهی، پناه با دو قران است که به مثل باران می‌ریزد توی سفره وقتی پول‌ها را می‌شمرند خدا بدهد برکت. شده است هفت‌صد و هفت تومان و دو هزار و یازده شاهی حالا به من بگو ببینم این پول‌ها از کجا پیدا شد؟ طبیعت این جا کمک کرد؟ یا شاه دستش را از سیاه به سفید زد؟ یا یک سرمایه برای این کار گذاشته شد؟ بعد از آن باز می‌بیند عین‌الدوله این پول‌ها را ریخت توی یک جانخانی و با چهل هزار قشون ظفرنمون رفت تبریز و ستارخان هم نه گذاشت و نه ورداشت یک‌دفعه با دویست سوار آمد به میدان. این طبیعی است که آدم از هول جان هفتصد تومان که سهل است هفت‌هزار تومان هم باشد می‌گذارد و فرار می‌کند. عین‌الدوله هم هر چه از این پول‌ها مانده بود گذاشت و فرار کرد و ستارخان آن‌ها را برداشته قسمت کرد میان فقرای گرسنه و تشنه تبریز. ای آدم اسمیت! حالا باز به اعتقاد تو باید دیگر شاه بنشیند به امان خدا و پاهاش را به قول بابا گفنی دراز کند رو به قبله! هی! هی! آفرین به این عقیده آفرین به این عقل و هوش! خیر عزیزم! شاه باز این طور نمی‌کند. شاه محرمانه می‌دهد تفنگ‌های دولت را می‌ریزند توی میدان مال‌فروش‌ها، یک چراغ حلبی هم روشن

می‌کنند می‌گذارند روی تفنگ‌ها: های بابا شام شد و ارزان شد! تفنگ‌های صد تومانی را می‌فروشند پانزده تومان. شب وقتی حساب می‌کنند سیصد و چهل و پنج تومان تفنگ فروخته‌اند. آن وقت فردای همان روز شاه می‌نشیند سرتخت کیانی که خدا به او عطا فرموده است! و سیف قاطع اسلام، ستون محکم دین مبین و حامی اسلام و مسلمین اُعنی سیدنا جنرال لیاخوف را هم کند، و می‌فرماید از قراری که به حضور اعلیٰ حضرت اقدس! همایون ما عرض شده است جمعی از مفسدین آشوب‌طلب که جز خرابی دین و دولت و هدم بنیان اسلام و سلطنت قصدی ندارند در خانه‌های خود برای اشتعال فتنه و فساد تفنگ ذخیره کرده‌اند، البته تمام خانه‌ها را مخصوصاً با قزاق‌های روسی خودتان تفتیش کنید (برای اینکه قزاق‌های مسلمان نامحرمند مبدا چشمشان به زن و بچه مسلمان‌ها بیفتد). هرکس تفنگ دارد تفنگش را ضبط و یکی پانزده تومان هم جریمه می‌کنید. آن وقت از فردا جنرال لیاخوف هم با قزاق‌های روسی خودش می‌افتد توی خانه‌های مردم یعنی میان زن و بچه مسلمانان، تفنگ‌ها را به اضافه پانزده تومان جریمه و ده تومان پول وُتکا، یعنی عرق، برای مجاهدین اسلام پس می‌گیرد آن وقت آن سیصد و چهل و پنج تومان می‌شود ششصد و نود تومان. این هم مخارج یک اردوی دیگر. حالا ای آدم اسمیت به من حالی کن ببینم این پول‌های حاضر از طبیعت تحصیل شده؟ یا از کار؟ یا از سرمایه؟ پس تو هنوز خامی هنوز علم تو کامل نیست. هنوز تو لایق لقب پدر اکونومی‌پلیتیک نیستی. پدر اکونومی‌پلیتیک پادشاه جم‌جاه ملائک سپاه پدر والاگهر ما ایرانی‌ها اُعلیٰ حضرتِ قدرقدرتِ فلک‌حشمت کیوان‌شوکتِ رستم‌صولت... محمدعلی‌شاه قاجار است. والسلام (دهخدا، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۹۴-۱۹۶)

نقدی چنین بی‌پروا نسبت به والاترین مقام مملکت، که به صورت سنتی و مبتنی بر اندیشه قدیم ایرانی دارای فرّ ایزدی است و سایه خداوند بر زمین، بیان‌گر آغاز عصری است که در آن قداستِ پادشاه، دیگر به واسطه مقام و جایگاه او نیست. اگرچه شاه در قانون اساسی مشروطه، جایگاه بالایی دارد، اما شخص محمدعلی‌شاه، به‌خاطر استبدادی که داشت و ظلمی که از ناحیه او صادر می‌شد، به‌شدت مورد انتقاد قرار می‌گرفت. نقدهای دهخدا، که در ادامه به سومین موردِ آن پس از این دو نوشته پرداخته

می‌شود، سهمگین‌ترین آن‌ها بود. این دهخدا بود که به صورتی آشکار با طنز و طعنه، به صورت مستقیم به استهزای شاه و اساس سلطنت برخاست.

در شماره سوم از دوره دوم *صور/سرافیل*، او «سواد دست‌خط ملوکانه به پارلمنت سویس» را به‌عنوان تیتیر چرند پرند خود انتخاب می‌کند و سخنانی را به محمدعلی‌شاه نسبت می‌دهد و او را به استهزاء می‌گیرد. (دهخدا، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۹۹-۲۰۱) این نوشته را می‌توان تصور دهخدا از دیدگاه محمدعلی‌شاه نسبت به مشروطیت دانست. در این نوشته «به جمعی از مفسدین مملکت و دشمنان دین و دولت، که جز بر باد دادن سلطنتی که خداوند متعال به حکمت بالغه خود به ما عطا فرموده، هوایی در سر» ندارند اشاره شده است. از نظر محمدعلی‌شاه اینان «در پیشگاه خداوندی نیز از دین و دیانت بری می‌باشند.» (دهخدا، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۹۹) در ادامه، باز هم این مطلب را به صورت کامل نقل کرده تا وجهی دیگر از طنز گزنده دهخدا نسبت به محمدعلی‌شاه آشکار شود که به‌روشنی نشان می‌دهد که تا چه میزان گفتار و سخن شاه برای او به‌مثابه سخنی «چرند و پرند» است.

سواد دست‌خط ملوکانه به پارلمنت سویس

آن که عالی‌جاه عزت‌همراه پارلمنت سویس به مراجع کامله همیونی مباهی و مفتخر بوده بدارد از قراری که به خاک‌پای جواهرآسای اعلی‌حضرت قدر قدرت همیونی ما معروض افتاده است جمعی از مفسدین مملکت و دشمنان دین و دولت که جز بر باد دادن سلطنتی که خداوند متعال به حکمت بالغه خود ما عطا فرموده هوایی در سر و جز اضمحلال اقتداری که اجداد و الاتبار ما به‌ضرب شمشیر برای ما تحصیل فرموده‌اند خیالی در دل ندارند در قلمرو حکمرانی آن عالی‌جاه عزت‌همراه اجتماع نموده‌اند. از آن‌جا که درجه لیاقت و کفایت و دولت‌خواهی آن عالی‌جاه همواره مشهود نظر کیمیاثر همیون ما بوده و می‌باشد و می‌دانیم که در اطاعت اوامر ملوکانه از هیچ چیز حتی از صرف مال و بذل جان دریغ ندارند. از آن‌رو، آن عالی‌جاه عزت‌همراه را موجب همین دست‌خط آفتاب‌نقط مأمور می‌فرمائیم که به‌محض رؤیت فرمان قضا جریان ملوکانه مفسدین مزبور را که از حلیه دولت‌خواهی عاری از این‌رو در پیشگاه خداوندی نیز از دین و دیانت بری می‌باشند گرفته و در جلو دارالحکومه دولتی به چوب بسته و تا وقتی که در فراش‌های حکومتی تاب و توان و در بدن اشرار پوست و استخوان هست زنند تا

مایه عبرت ناظرین و موجب تنبه سایر گردن‌کشان گردیده و بعد از این بدانند که سلطنت و دیعیه‌ای است الهی که از جانب خدای متعال به ما واگذار شده و احدی را حق آن نیست که سر از اطاعت اعلی‌حضرت همیونی ما بزند یا شانه از یاسا و تزوک سیاست ماخلی کند و چون به کریاس گردون‌اساس اعلی‌حضرت ما عرض شده بود که در آن صفحات چوب و فلک صحیح کمتر به دست می‌آید از این رو به کارگزاران فراش‌خانه مبارکه امر و مقرر فرمودیم که یک بغل ترکه انار که مصداق من الشجر الأخضر نار است از باغ‌شاه طهران، مرکز سلطنت و قلمرو حکمرانی ما، چیده و با یک اصله فلکه ممتاز منقش به آن عالی‌جاه فرستند. از طرف گمرک و کرایه اشیاء مرسوله خاطر آن عزت همراه آسوده باشد. حضرت مستطاب جنرال لبخوف وعده کرده است که همین روزهای نزدیک به‌توسط جناب دوست معظم هارتویک مبلغی معتد از دولت متبوعه خود برای ما گرفته ارسال دارد و اگر احیاناً از آن‌جا هم چیزی وصول نشد، امر و مقرر فرموده ایم که سرکار والا عین‌الدوله فرمانفرمای کل قشون ظفرنمون و رئیس اردوی کیوان‌شکوه برای پنجمین دفعه پست انگلیس را بزند و عایدات را به خزانه مبارکه تحمیل کند. در هر حال خیال آن عزت‌همراه از این باب به کلی مرفه و فارغ باشد. چه اگر هیچ یک از این دو صورت نگرفت، باز حضرت اقدس والا فرزند اعز کامکار ولی‌عهد فلک‌عهد دولتِ گردون‌مدار را برای دفعه دوم ختنه خواهیم کرد. محض مزید دعاگوئی و دولت‌خواهی یک ثوب سرداری تن‌پوش مبارک ترمه لاک‌ی شمسه مرصع از صندوق‌خانه مبارکه به آن عالی‌جاه عزت‌همراه مرحمت فرمودیم که زیب پیکر افتخار کرده بین‌الأقران مباهی و سرفراز باشد مقرر آن‌که مستوفیان عظام و کتبه کرام شرح فرمان قضا جریان را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند. تحریراً فی چهارم ذیحجه پیچی نیل خیریت دلیل (دهخدا، ۱۳۲۷ الف، ۸)

اساس این نوشته، نشان دادن بی‌سوادِ مطلق شاه است که تصور می‌کند پارلمنت سوییِس، یک شخص و فرد حقیقی است. بنابراین، دهخدا در این نوشته شاه را به‌عنوان فردی بی‌سواد و بی‌اطلاع از دنیا نشان می‌دهد و درعین‌حال، ضمن استهزای شخصی او، در ادامه دو «چرند پرنده» پیشین، به استهزای رسوم درباری و روابطی که در آن وجود دارد نیز می‌پردازد. برای همین، این نوشته سومی را

باید در ادامه دو «چرند پرند» قبلی دانست که بی‌شک هدف آن نقدی است تمام‌عیار از سلطان و سلطنت. نکته بسیار مهم در نقد دهخدا، این است که دهخدا با بهره‌گیری از طنز، که سخنی آشکار و همراه با طعن و نیش و کنایه است، سخن خود را بی‌پروا درباره سلطان و سلطنت می‌زند. او، آشکارا نهادهای را زیر سؤال می‌برد که بخش مهمی از ساخت قدرت سیاسی از آن منشأ می‌گیرد. دهخدا، از نخستین کسانی است که به عبور از سلطان و سلطنت و پادشاهی نظری دارد. نقد همراه با طعن و طنز دهخدا، بیش از همه رسوایی شاه است. البته از این دست سخنان در شب‌نامه‌های دوره مشروطه و استبداد صغیر دیده شده بود که شاه را خطاب قرار داده بود و او را فاقد شایستگی برای حکومت می‌دانست و فاقد هرگونه حق الهی برای حکومت. بنابراین، با همه این اوصاف، دهخدا بیش از همه «شخص» محمدعلی‌شاه را به‌عنوان شخصی بی‌سواد و فاقد شعور و درک برای داشتن مقام سلطنت است.

نقد کارگزاران حکومت در طنز مشروطه

دهخدا نیز در هجو و طعن کارگزاران حکومت و به‌خصوص اطرافیان محمدعلی‌شاه، ید طولایی دارد. این انتقادهای، که به‌ویژه در «چرندوپرند»‌های او در «صوراسرافیل» تهران منتشر می‌شد، بی‌پروا تر از نقدهای در لفافه او نسبت به محمدعلی‌شاه قاجار بود و از بارزترین نقدهایی بود که در این زمینه منتشر شده و نقش مهمی در رسوایی حکومت محمدعلی‌شاه داشت. او علاوه بر استبداد شاه، به ظلم و ستم و استبداد شاهزادگان و کارگزارانی که مستقیماً به خود شاه مرتبط بودند نیز توجه دارد و آن را به صورتی سهمگین نقد می‌کند. او پیش از آنکه «ضدسلطنت یا ضدسلطان باشد، ضدقلدری و استبداد است. حالا این استبداد در شخص علی‌آقا یزدی مجسم باشد یا در شخص شیخ ابوالقاسم یا خوانینی نظیر رحیم‌خان چلبیانلو، اقبال‌السلطنه ماکویی و عمیدالسلطنه و رجال و اعاضی نظیر بهادر و ارفع‌الدوله و مشیرالسلطنه و عین‌الدوله و شاپشال و لیاخوف و یک دو جین داش و لوطی و چماقدار و کارچاق‌کن به اسامی بقال اوغلی و علی چراغ و اکبر بلند و نادعلی قصاب و علی تیزه و غیره.» (عبدی و زمانی، ۱۳۸۹: ۱۲۰)

برای نمونه، یکی از این نقدهای بی‌پروای میرزا علی اکبر خان، چنین بود:

«گفت بنویس: «پسر حضرت والا در نزدیک زرگنده» نوشتم. گفت بنویس: «اسب‌های کالسکه‌اش در رفتن کندی می‌کردند.» نوشتم. گفت بنویس: «حضرت والا حرصش درآمد» گفتم: باقی‌ش را شما می‌گویید یا بنده عرض کنم، یک مرتبه متعجب شد، چشم‌هایش را به طرف من دریده گفت: گمان نمی‌کنم جناب‌عالی بدانید تا بفرمایید. گفتم: حضرت والا حرصش درآمد، «رولوه» را از جیبش درآورده اسب کالسکه‌اش را کشت، شما خودتان مسبوقید که تمام اروپایی‌ها هم در این مواقع همین کار را می‌کنند، یعنی اسب را در صورتی که اسباب مخاطره صاحبش بشود، می‌کشند، دیگر آن که شما می‌فرمایید حضرت والا حرصش درآمد، شما الحمدالله می‌دانید که آدم وقتی حرصش دربیاید، دیگر دنیا پیش چشمش تیره‌وتار می‌شود. خاصه وقتی که از رجال بزرگ مملکت باشد، که دیگر آن وقت قلم مرفوع است، برای این که رجال بزرگ وقتی حرصشان درآمد حق دارند، هر کار بکنند.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ۳۵)

در آن روزگار، اطرافیان حکومت که نقش بارزی در قدرت و حکمرانی داشتند، از مهم‌ترین اسباب ظلم و ستم نسبت به مردم بودند. بخش مهمی از آنچه مردم برای آن قیام کردند و مشروطیت را آفریدند، به موجب ظلمی بود که از طریق این اطرافیان به مردم وارد می‌شد. بخش مهمی از اینان، گاه حتی شغل درست و معینی نداشته و با عناوین پرطمطراق و با خدم و حشم زیاد تردد می‌کردند و در دست‌درازی به اموال مردم نیز از هیچ کاری دریغ نمی‌ورزیدند. بنابراین، نقد آن‌ها نقش مهمی در نقد کل ساخت حکمرانی و قدرت در نظام استبدادی بود. در بسیاری از موارد نیز افرادی که نمی‌توانستند شخص شاه را مورد انتقاد قرار بدهند، نقد خود را با هجو و استهزای اینان انجام می‌دادند. درعین حال نقد این افراد، خالی از دردسر نبود و در بسیاری از موارد موجب تولید زحمت و دردسر نیز برای افراد می‌گردید.

دهخدا در جای دیگری، که نزدیک ایام آغاز استبداد صغیر است، ضمن انذار این موضوع، با استهزاء و با کمی تندى بیان می‌کند که:

«مردیکه یک من ریش توی روش است. ببین دیروز به من چه می‌گوید. دولت می‌خواهد، این قشون را جمع کند، مجلس را به توپ ببندد. خدا یک عقلی به تو بدهد، یک پول زیاد

به من. آدم برای یک عمارت پی‌وپاچین دررفته از پشت دروازه طهران تا آن سر دنیا اردو می‌زند؟ آدم برای خراب کردن یک خانه پوسیده و عهدِ سپهسالاری آن‌قدر «علی‌بلند» «علی‌تیزه»، «لبویی»، «جگرکی»، «مشتی»، «فعله» و «حمال» خبر می‌کند؟ به‌به.» (دهخدا، ۱۳۵۸، ۱۸۱)

اشاره دهخدا، به دولت، در اینجا دربار و محمدعلی‌شاه است که افراد بی‌سروپا و اراذل را برای مقابله با مشروطه‌خواهان جمع کرده بود تا بتواند کار را بر مجلسیان و مشروطه‌خواهان تمام کرده و البته سرانجام این کار را با به توپ بستن مجلس، به انجام رسانید.

نتیجه‌گیری

دهخدا یکی از پیشروان ادب سیاسی در عصر مشروطه و از برجسته‌ترین طنزپردازان آن دوره است. نگاه او به مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی در آن دوره، مبتنی بر نقد بی‌امان جنبه‌های منفی سیاست است و در این میان، به سبب مشروطه‌خواه بودن او، دهخدا در وجه سلبی اندیشه و نظرش به نقد استبداد پرداخته است. این نقد او سه وجه دارد. یکی نقد خود استبداد به مثابه یک روش سیاسی برای اداره حکومت و نیز صفتی ناپسند برای برخی افراد در جامعه. دیگری نقد محمدعلی‌شاه است که به خصوص پس از استبداد صغیر مهم‌ترین دشمن آزادی و مشروطیت و قاتل دوستان و نزدیکان مشروطه‌خواه دهخدا محسوب می‌شد و سرچشمه همه بدی‌ها و رذالت‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه بود که اگرچه آن را می‌توان به تألمات پس از مرگ میرزا جهانگیرخان شیرازی (صور اسرافیل) و دیگر یاران دهخدا نیز نسبت داد، اما فضای رادیکال پس از استقرار استبداد صغیر و آشفتگی‌هایی که پس از اعاده مشروطیت ایجاد شد، همگی دست به دست هم دادند تا طنز انتقادی در این دوره، بیش از همه به هجو و استهزاء نزدیک شود. در رویکرد سوم، دهخدا به نقد و استهزای کارگزاران حکومت و اطرافیان شاه می‌پردازد و این نقد او را باید در ادامه دو رویکرد نخستین او نسبت به این مقوله دانست. در مجموع باید گفت که دهخدا با در نظر داشتن ویژگی‌های ناپسند برای حکومت استبدادی و نیز مشروطه‌خواه بودن، اساساً استبداد را سرشار از رذالت و ناپسندی می‌داند و تمام جنبه‌های آن را نفی می‌کند و طنز او دقیقاً در خدمت رویکرد ضد استبدادی در اندیشه او است.

فهرست منابع

- آجودانی، ماشاء الله (۱۳۸۱). **یا مرگ یا تجدد**، لندن، انتشارات فصل کتاب.
- آرین پور، یحیی (۱۳۷۲). **از صبا تا نیما**، ۲ جلد، تهران، انتشارات زوار.
- آزند، یعقوب، (۱۳۶۳). **ادبیات نوین ایران**، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۲). **بازاندیشی زبان فارسی**، تهران، نشر مرکز.
- اتحاد، هوشنگ (۱۳۷۸). **پژوهشگران معاصر ایران**، جلد ۱، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر.
- براون، ادوارد (۱۳۳۵). **تاریخ ادبیات و مطبوعات ایران در دوره مشروطیت**، ترجمه و تحشیه و تعلیقات تاریخی و ادبی محمد عباسی، جلد اول، تهران، کانون معرفت.
- تقی زاده، حسن (۱۳۷۷). **دهخدا**، در: لغتنامه دهخدا، مقدمه، تهران، انتشارات مؤسسه لغت نامه دهخدا.
- جان زاده، علی (۱۳۶۲). **علی اکبر دهخدا**، تهران، انتشارات جان زاده.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۸۱). **شاعران بزرگ معاصر از دهخدا تا شاملو**، تهران، انتشارات کومش.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۶۲). **مقدمه، در: مقالات دهخدا**، جلد اول، تهران، انتشارات تیراژه.
- درودیان، ولی الله (۱۳۸۴). **دخوی نابغه**؛ مجموعه مقالات، تهران: گل آقا.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۲۶). **چرند پرند**، تهران: کانون معرفت.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۸). **مقالات دهخدا**، به کوشش محمود دبیرسیاقی، تهران: علمی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۱). **دیوان دهخدا**، به کوشش محمود دبیرسیاقی، تهران: تیراژه.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲). **گزینه اشعار و مقالات دهخدا**، انتخاب و شرح حسن احمدی گیوی، تهران: نشر قطره.

رواسانی، شاپور (۱۳۶۷). **دولت و حکومت در ایران**، تهران: نشر شمع.

سپانلو، محمدعلی (۱۳۶۹). **چهار شاعر آزادی**. تهران، انتشارات نگاه.

سلیمانی، بلقیس (۱۳۷۹). **همنوا با مرغ سحر**، تهران: ثالث.

شعبانی، رضا (۱۳۷۱). **مبانی تاریخ اجتماعی ایران**، تهران: نشر قومس.

عابدی، کامیار (۱۳۷۹). **صوراسرافیل و علی اکبر دهخدا**، یک بررسی تاریخی و ادبی، تهران، دانشگاه تهران.

عامری گلستانی، حامد و رضا افسرده (۱۴۰۲). **دهخدا و بهار و گسترش فرهنگ «استبدادستیزی» و «مشروطه خواهی» و «وطن دوستی»**، تهران: نگاه معاصر.

کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۷۲). **دموکراسی، استبداد و نهضت ملی**، تهران: نشر مرکز.

معین، محمد (۱۳۷۷). **ترجمه احوال، در: لغتنامه دهخدا**، مقدمه، تهران، انتشارات مؤسسه لغتنامه دهخدا.

منیب الرحمان (۱۳۷۸). **شعر دوره مشروطه**، ترجمه یعقوب آژند، تهران: روزگار.

مقالات

افسرده، رضا و همکاران (۱۳۹۹). **مشروطیت، آزادی خواهی و ستیز با استبداد در اندیشه دهخدا**، پژوهش های تاریخی ایران و اسلام، دوره ۱۴، شماره ۲۷.

افشار، ایرج (۱۳۵۸). **سال شمار زندگی دهخدا، آینده**، سال پنجم، شماره ۷، ۸، ۹، پاییز.

امامی، نصراله و مسعود دلاویز (۱۳۸۷). **مشروطه سازان ادبی، تاریخ ادبیات** (پژوهشنامه علوم انسانی)، شماره ۳/۵۹، زمستان.

تقی‌زاده، حسن (۱۳۵۸). **سرگذشت دهخدا، آینده**، سال پنجم، شماره ۷ و ۸ و ۹، پاییز.

جدیدی، حمیدرضا و اکرم ویسکرمی (۱۳۹۱). **دهخدا و بازتاب وقایع مشروطه در مقالات چرند پرند**، فصلنامه تاریخ، سال هفتم، شماره بیست و هفتم.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۲۷ق. الف). **سواد دستخط ملوکانه به پارلمنت سوییس**، صوراسرافیل (چاپ سوییس)، شماره ۲، پانزدهم محرم الحرام.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۲۷ق. ب). **کلام الملوک ملوک الکلام، صوراسرافیل** (چاپ سوییس)، شماره ۱، غره محرم الحرام.

رعدی آذرخشی، غلامعلی (۱۳۵۸). **شعر دهخدا، آینده**، سال پنجم، شماره ۷ و ۸ و ۹، پاییز.

ستودیان، مهدی (۱۳۸۹). **شعر مشروطه و شعر عوام**، ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد، شماره ۹.

شریف خدایی، مجید (۱۴۰۱). **سویه‌های اجتماعی طنز دراماتیک**، رسانه‌های دیداری و شنیداری، دوره شانزدهم، شماره ۱، پیاپی ۴۱.

صدری‌نیا، باقر (۱۳۷۸). **دهخدا، مرغ سحر در شب تار**، هنر، شماره ۴۱، پاییز.

ططری، علی (۱۳۸۹). **سندی نویافته از دهخدا**، نامه بهارستان، دوره ۲، سال ۲، شماره ۷، بهار.

عبدی، صلاح‌الدین و شهلا زمانی (۱۳۸۹). **طنزپردازی در مقالات «تنکیت و تبکیت» عبدالله ندیم و «چرند پرند» دهخدا**، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره ۱، شماره ۳.

کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۸۴). **طنز و تند زبانی سیاسی در دوره مشروطه**، ایران نامه، شماره ۸۷ و ۸۸.

موسی‌آبادی، رضا و دیگران (۱۳۹۶). **جلوه‌های تمثیل و ارسال مَثَل در شعر سید اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال)**، فصلنامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی، شماره سی و چهارم.

مهرآوران، محمود و محمدحسین روانبخش (۱۳۹۹). **متن‌شناسی طنز (با تعریف «طنز» براساس نظریات ادبی معاصر)**، پژوهش‌های ادبی، سال ۱۷، شماره ۶۹.

مهرکی، ایرج و سمیه بیدقی (۱۳۹۲). **بررسی طنز در آثار علی اکبر دهخدا، تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی**، شماره ۱۶.

نیکویخت، ناصر و غلام‌علی زارع (۱۳۸۵). **وطن در شعر مشروطه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی**، سال ۱۴، شماره ۵۴-۵۵.

یزدانی، سهراب (۱۳۸۲). **سیاست در «چرند و پرند» دهخدا، تاریخ (دانشگاه تهران)**، شماره ۴.

Scientific journal of History Research, Vol.20, No.77, 25-51.

Criticism of tyranny in Dehkhoda's satire

Laleh Bahari,^۱ Hamed Ameri Golestani,^۲ Hossein Karimifard,^۳ Shiva Jalalpoor^۴

Abstract

Political politeness in the constitutional era has been mixed with criticism of political currents in society and government more than before. In this period, with the victory of the constitutionalist movement, one of the most important approaches to government, i.e., tyranny, is openly criticized in political thought and action. In the meantime, political literature, including poetry and prose, has also expanded greatly in the field of humor, and the humor of this period was significantly expanded by criticizing many political and social aspects. Meanwhile, Mirza Ali Akbar Khan Dehkhoda is one of the pioneers of political literature in the constitutional era and one of the most prominent satirists of that period. His view on various social and political issues in that period is based on relentless criticism of the negative aspects of politics, and in the meantime, due to his constitutionalism, Dehkhoda criticized tyranny in the negative aspect of his thought and opinion. He has three approaches in his suspicion of tyranny. One is the criticism of tyranny itself as a wrong way to rule and run the society, the other is the criticism of Muhammad Ali Shah as a symbol of tyranny and the owner of all kinds of vices, and the other one is from the first two and their continuation, that is, the criticism of government agents and the oppression caused by their behavior.

Keywords: tyranny, Dehkhoda, satire, constitutionalism

¹ . Ph.D.Candidate of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran, baharilaleh5151@gmail.com

² . Assistant professor of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University , Ahvaz, Iran, (Corresponding Author), hamed.ameri@gmail.com

³ . Associate professor of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.

⁴ . Assistant professor of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.